

بدنشان بر زبان حسابان و در دنیا شناسای و همان قدرت نماند و در قویا  
رفقار و در آنچه با کرای بعد جنس انقاس شال حرکات نفسا مکان است و با نماند از نمان  
نظرفیت ایمان آغاز از ان انجام ابدی را می ندیشد سریدایت و نهایت اوست و اما  
محیط تا اودا سپهر سخر اجالت و سرایت او سلسله قدرتش چون چه بر آید استه انحال  
و اما رجمده و در شکرش چون نفس در طبع طهرت و انور دیده چه غفلت و چه اکانی چه  
تو و چه الی بهر حال بی بر آید نشان عاقبت یافته انده دل نجایطالع خود بر حقیقت  
چیز است و بر نجا از حقیقتش در دهر انده نظر بر حقیقت خود نسیبند آنچه جمع نقاب  
امور مکان از پرده تحقیق دل نمشوده انده نشوئی بر آید پیشه قبل از وقت با  
و طبیعت انقاس ایمان مشاهده نموده انده چون تو چه کنه مخلوق مصر و فی انفعال  
ظاهر است شکر حقیقت دل از برجم زده که سطره نیست و اثره همچنان که محرم  
اشاره کنه است و دست از سناس دست الله و له ما نیر آید اراده تو انند  
بوده از تا اجسم نقاب با سر کبر که تو انند بود **فوسل** فوسل نام است بند را  
ترقیتم خوش شد نمان بود شب تا ترقیتم از غفلت دل جلوه در آید نمان  
مشا صد معنی سپهر رنگ ز رنگ ترقیتم در غنچه تحقیق نشویم به تقلید  
انها چه رنگت شد بود از ترقیتم جان بود که ما جسم نمودیم تصور و له بود که با کج  
خار که ترقیتم عالم بر رنگ انار شه دوست غفلت چه فسون خوانند اسرار  
اواره او هام نمودیم یقین را یعنی ز نماند ره کفشار ترقیتم سودا دوست  
نخیز چه توان نژد از نماند خانه بهار از کر ترقیتم **بوی** چه شد است حسود  
کوه

حقیقت خود  
بر آید است  
چون نمانی  
سپهر  
کنند

تو هیچ در صدم کنی بخزیده سبق و فاقه زوی رقم و فاکم کنی بقبول صورت  
با اثر نقش انفعال فسرده که چند رمصو غیره تا چه سست با ستم کنی نفسی  
فوضت معتبره موس فسون ادرم و چه جاب سحر کنی بران تو نفس بر چنگ کنی  
نسی از بر ترقیتم کنش ز چه ننگ دام ففسر شد علم ساعه غریبه موسر کشد  
بر ماع نسوخند تم کنی بجهال عزت و هم نطن مسپند دوریت از وطن  
عقست ساس علم فن ز فخر با عدم کنی اثرت دلیل ره و فاهر و آید نشا  
بر زمین مینقش از جها بر سید خار قهر کنی بفسین معرفت امان از غفلت بزم  
کسان و چاشف ترنجالیان بروی سر بنام کنی برت ز جو بر آید دوریت  
نسخه طراز دل سیدت نامه از همه نفس بجای رقم کنی از از زود با اثر برسی  
بنصبت بال بر چه نمان بصیرت انقدر بر زبانی غنچه علم کنی ندمید صحرای جها  
ترقیست صورت شبنم حذر از برای زود ترقیتم کزاری تر کنی بمنی زار  
بدل نا توان نیم انقدر بدلت ژان که جو بوی کلام امتحان بر از وی  
نفس کنی **کنه** نام ترقیتم خود ز لبه راه چشمت عالم در پیشه و با  
چنگلقت در استن شکسته خواش بر آید نمان بر شش بر آید اود است  
ضعف اختیاری سربست در طبیات انظاراری و شکلیه بپوشناری حصار  
از نماند زان لغت خست **غزل** هر غبار بکله ازین عرصه بطوفان برخواست  
بر از مشوئی با باک جولان برخواست دام آسوده ولی غیر ز بندگی نیست  
مرف خار شدان با کز و امان برخواست استخوان چندره وادی غفلت

نزدی  
King Saud University

Copyright © King Saud University